

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

دیباچه کتاب دینامیسم آفرینش

مقدمه خدانشناسی

سپاس بی پایان مر یزدان توانا و بی همتا را سزااست که مرا عمری بخشید و توفیق عنایت کرد که مطالب اساسی و آموزنده در معرض اطلاع هم نوعان خویش قرار دهم تا هر کس را پسند آید از آن بهره برگیرد و کسانی را که نسبت به آن نظری باشد مرقوم دارند باعث تشکر و امتنان خواهد بود. درود بر پیامبران و راهنمایان الهی که راه راست حقیقت را بر ابناء بشر آشکار فرمودند و هر یک در دوران خود بهترین دستورات هدایت را به افراد انسان ابلاغ کرده نورراهنمایی را فرا راه بشر قرار دادند.

ای بار پروردگار مقتدر معظم تو خود خوب می دانی که از نوشتن این مطالب نظری جز پرورش افکار و خدمت به ابناء بشر و پیشرفت بندگان خدا ندارم، پس بر من منت گذار که خطا و لغزشی از قلم من سر نزنند تا آنچه می نویسم و می گویم به خیر و صلاح جامعه باشد. پرودگارا مرا یاری فرمای که قلم و قلب و قدم همه به خیر عالم بشریت به کار افتد. این است آرزوی مشتاقانه من و هدفی که زندگی را در راه آن می گذارم.

کتاب دینامیسم آفرینش را به خاطر محبت به خلق خدا می نویسم زیرا همه مخلوقات الهی را دوست می دارم و امیدوارم که این سخنان در همه برادران و خواهران نوعی تأثیر بخشد، انوار محبتم را با آغوش باز پذیرند تا از کار خود سرفراز و خوشحال باشم و زحمتی که در این راه کشیده شده مقبول و مأجور واقع شود. قبل از آنکه وارد سخن شوم علت اختیار رویه ای را که در مقدمه نویسی بکار برده ام بیان می دارم: از آن روی از درگاه یزدان شکر کردم که او مرا در جهان هستی آورد و قدرت و نیرو داد و مکانیسم مغز را طوری ساخت که بتوانم سخنانی به رشته تحریر در آورم. به پیامبران سلف از این روی درود فرستادم که آنها پایه الفت و برادری و محبت را گذاردند و دین و دانش را به همراه دستورات الهی به جهان ارائه دادند تا همگان از آن مطالب بهره برند. ما هم امروز به تناسب مغز خود این مطالب را گرفته و از فرآورده های دانش آنها استفاده می بریم و این معلومات را به اضافه آنچه از مکانیسم مغز خود دانسته و درک کرده ایم به صورت کتب و نوشته در دسترس مردمان امروز و جوانان و طبقاتی که از این پس به دنیا می آیند، می گذاریم تا بدین وسیله سطح معلومات آنان را ارتقاء دهیم و از این سخنان هر کدام به تناسب مکانیسم مغزی خود استفاده نمایند و سپس مطالبی متناسب با پیشرفت دانش و قدرت مغزی خویش در زمان خود بدان بیفزایند و مورد استفاده اخلاف قرار دهند از این روی از خدا طلب راهنمایی و مصونیت از خبط و خطا کردم که مبادا در اثر نقص و نارسائی مطلب منظور و هدف من که هدایت بسوی خیر و صلاح است جزئی خدشه پیدا کند. از آن جهت به محبت و برادری اشاره کردم تا همگان بدانند که این وظیفه هر فرد بشر در انجام هر کاری است که پیش می گیرند. بلی تکلیف ما در همه اعمالی که انجام می دهیم قبل از هر چیز خدمت محبت و مهرورزی است و اصولاً مقدمه را از این روی نوشتیم که انجام این کار را برای هر کتابی لازم می دانم.

امروزه در کشورهای دنیا و بین کسانی که از روش آنها تقلید می کنند رسم بر این جاری است که بدون ذکر مقدمه یکباره وارد متن کتاب می شوند در حالی که هنوز فکر خواننده آماده نگردد. وقتی قبلاً مقدمه کتابی خوانده شود و ذهن خواننده برای مطالب آماده گردد بهتر می تواند مفهوم آنرا درک کند و از آن بهره برداری نماید.

لذا این طور تشخیص می دهم که این شیوه بهتر از آن روش است و انتظار دارم وقتی جهانیان این عمل را معقول و متین یافتند پس از بررسی و سنجش فایده اش، از آن پیروی کنند و هرگاه دیدند فایده ندارد مختارند. در هر حال تقلید کردن ما از شیوه دیگران بدون سنجش سود و زیان آن معقول نخواهد بود. خواننده عزیز موضوعی که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته چنان که بعداً خواهید دید در اطراف دینامیسم عالم دور می زند.

در این کتاب سعی به عمل آمده تا آنجا که مقتضی و صلاح باشد نیروی واحدی که سراسر عالم را به جنبش می آورد اثبات گردد و وحدت عالم لایتناهی با همه تنوع و اختلافی که در ظاهر بنظر می رساند نشان داده شود. همانطور که در این کتاب و سایر کتب خویش بیان داشته ایم سراسر عالم وجود با همه رنگارنگی و اشکال عجیب و نقوش گوناگون خود در روح مطلب صاحب یک نیرو، یک هدف، یک نقشه و یک طرح است.

جلوه های مختلف، پرتوهای رنگارنگی است که به مناسبت حیات گردش چرخ کارخانه جهان هستی لاجرم وجودشان لازم است. نتیجه ای که بشر بایستی از این موضوع کسب کند چیست؟ بشر باید بیاموزد که در این عالم وحدت، که هیچ چیز از دیگری جدا نیست و همه بهم پیوند ناگسستنی دارند و همه موجودات عالم اجزاء و وابستگان یکدیگرند برای اداره نیکوی جهان لازم است که همه با یکدیگر محبت، لطف، مدارا، مهربانی، حسن سلوک و برادری داشته باشند. بایستی این روش را تبلیغ و تزیق کنیم و اشاعه دهیم تا ایده آل و شعار و رویه بشر جز مهر و محبت و صفا و صلح و برادری چیز دیگر نشود و این عطیه بزرگ خداوندی با تمام قدرت تار و پود روابط جامعه بشری را مستحکم سازد.

محبت نزد ادیان و فلاسفه

حدیث اسلامی: هل الدین الا للحب. آیا دین غیر از محبت چیزی است؟

حافظ: نهال دوستی بنشان که کام دل ببار آرد درخت دشمنی برکن که رنج بشمار آرد

بودائیسیم - دهاماپادا: یک عقل صحیح و درست خدمتی را خواهد کرد که نه یک پدر و نه یک مادر و نه یک خویش می کند.

کنفوسیوس - آنالکتها: 1 یک جوان هنگامی که در خانه است باید نسبت به پدر و مادر و در خارج نسبت به بزرگتران با محبت و احترام باشد، بایستی مشتاق و درستکار باشد. بایستی محبت او نسبت به همه جوشان بوده و دوستی نیکو را در خود پرورش دهد. دین کنفوسیوس: لائوتان از کنفوسیوس پرسید: منظور شما از نیکوکاری و درستی چیست؟ کنفوسیوس گفت: «منظور این است که در عمیق ترین باطن قلب خود نسبت به همه چیز محبت روا داریم، همه مردمان را دوست بداریم و سخت از افکار خودخواهانه بپرهیزیم. این است ماهیت نیکوکاری و درستی» در جائیکه محبت باشد جدائی نیست.

دین تائو «کان ینگ بین»: با همه به مدارا و حسن سلوک و محبت رفتار کن

کتاب امثال سلیمان نبی 15: خوان به قول درجائی که محبت باشد بهتر است از گاوپروری که با آن عداوت باشد.

رساله اول یوحنا رسول باب چهارم: ای حبیبان یکدیگر را محبت بنمائیم زیرا که محبت از خداست و هر که محبت می نماید از خدا مولود شده است و خدا را می شناسد و کسی که محبت نمی نماید خدا را نمی شناسد زیرا خدا محبت است. امانوئل کانت: فرق است میان آن کسی که عملی از روی تمایل طبیعت انجام می دهد و آن که برای ادای تکلیف احترام به قانون می کند، اولی حظ نفس برده و دومی ادای وظیفه کرده است.

یوهان گتلیب فیخته: ظهور نیکی در اشخاص تجلی و نمایش ذات حق است و ذات حق منشاء درستی اخلاق و کردار است.

شوپنهاور: شفقت بسیار خوب و بنیاد اخلاق می باشد، اما سعادت و آزادی تام در سلب کلی اراده و خواهش است.

اگوست کنت: ترقی نوع انسان بسته به میزان غلبه جنبه انسانی بر جنبه حیوانی است. هنوز حس خودپرستی در مردم غالب است و مدار امر برزد و خورد و جنگ و جدال است.

چارلز داروین: بزرگترین کمال که موجودات جاندار در سیر تحولی و تکاملی به آن رسیده اند پدید آمدن عواطف و احساسات قلبی است که در انسان بوجود آمده است و انسان اگر می خواهد حیوان نباشد باید رحم و مروت و کرم و شجاعت و نوع پرستی و خیر خواهی را در خود بپرورد.

هربرت اسپنسر: چون در تکامل زندگی باید کثرت به وحدت برسد مردم باید به معاشرت زندگی کنند و تا حدی دست از خود خواهی بردارند و رعایت حال دیگران را کنند. هر فردی باید خوشی دیگران را هم بخواند.

فردریش نیچه: خودپرستی حق است و شفقت ضعف نفس و عیب است. حالا که خوب یا بد بدنیا آمده ام باید از دنیا متمتع شوم هر چه بیشتر بهتر. برای حصول این امر اگر هم بیرحمی و مکرو فریب و جدال و جنگ لازم آید انجام میدهم. آنچه مزاحم و مخالف این فرض است اگر چه راستی و مهربانی و فضیلت و تقوی باشد بد است. ارسطو: خودخواهی از آن جهت بد است که غالب مردم برتری که برای خودنسبت بدیگران قائلند در تحصیل مال یا جاه یا لذتها است. ولتر: علم انسان را دانشمند میکند ولی آدم نمی کند.

می گویم: محبت یک نیرو و لطف الهی و نعمت عظیمی است که خداوند متعال در نهاد بشر به ودیعت گذارده است. حال که چنین نعمت و عطیة بزرگی در اختیار ما قرار گرفته چرا نبایستی نخست اهمیت و عظمت آنرا درک کرده و شعار خود قرار دهیم و با تمام افراد بشر در سراسر جهان محبت و برادری ورزیم و از این عطای الهی بهره برداری کامل کنیم. وظیفه ما ایجاب می کند که نخست این محبت را در اطراف خود بکار اندازیم و سپس رفته رفته تا آنجا که بتوانیم و روابط ما ایجاب کند نسبت به سایر افراد بشر و مخلوقات جهان این موهبت را بکار بریم.

شما وقتی به یک کارخانه بزرگ قدم می گذارید هزاران اجزاء آن را از میله چرخ، پیچ و قطعات و ساقه ها و زبانه ها و خلاصه هر چه در ماشینها هست همکار و همراه و موافق یکدیگر می یابید. ممکن نیست یک پیچ یا میله از ماشین برخلاف سیاست و مصلحت سایر قطعات کار کند و اگر چنین باشد ماشین لطمه خواهد خورد. چنانکه اگر قطعه ای از آن پولادها را به میان دندانه های چرخ بیندازید ماشین را صدمه خواهد زد. ما که در چنین عالمی زندگی می کنیم چه وظیفه داریم؟ آیا سزاست که با هموعان خود که هر کدام قطعات و اجزائی از این دستگاه عظیم اند از در مخالفت و دشمنی در آئیم و مانع کار آنها شویم و به جای همکاری و مودت سدی در راه پیشرفت دیگران بسازیم. آیا شایسته است به جای همفکری و محبت از در عداوت و دشمنی در آئیم و کوس مخالفت و عناد و ضدیت را بنوازیم؟

دو گنجشک بر روی درخت بر سر یک طعمه و یا یک عشق با یکدیگر نزاع می کنند و قدری بر سر و روی هم نوک می زنند ولی پس از مدت کوتاهی این نزاع بر طرف شده و دوباره مانند دو دوست قدیمی پهلوی یکدیگر خزیده و هر یک خود را با حرارت دیگری گرم می سازد و اصلا یادی از آن اختلاف کوچک در مغزش باقی نمی ماند. آیا ما از یک گنجشک ضعیف تریم؟ آیا صلاح است که بین دوستان که مدتها با یکدیگر یار و رفیق و هم پیمان و همراه بوده اند چنان اختلافی پدید آید که از یکدیگر جدا شوند و اثری از آن دوستی و محبت باقی نماند؟

آیا درست است که بین یک خانواده که بایستی مظهر و نمونه اتحاد و اتفاق و دوستی و محبت باشد کدورتها و نقارهایی پیش آید که موجب جدائی و بریدگی آنها شود؟ آیا صلاح است که بین همسایگان یک محل که منافع مشترک با یکدیگر دارند و صلح و صفا و همزیستی آنها زندگی را بر همه افرادشان شیرینتر می سازد جنگ و نزاع و محیط دشمنی و کینه بوجود آید؟ آیا درست است که بین افراد یک شهر که در یک محل زندگی کرده و از مزایای مشترکی بهره می برند و احتیاج به همکاری در امور خود دارند دودستگی و اختلاف و نزاع افتد به طوری که شیرازه کارها از هم بپاشد؟

آیا معقول است که افراد یک کشور که یک واحد یگانه و نماینده وحدت هستند به جای اینکه پیوندهای هم فکری و هم آهنگی و هم کاری را روز به روز به نفع مشترک خود محکم تر سازند، به دشمنی و کینه و مخالفت و عداوت با یکدیگر پرداخته راه نفاق ببیمانید و بر علیه یکدیگر دسته بندی نموده و میان طبقات و اصناف و گروههای مختلف دیوار جدائی برکشند و روز به روز این شکاف را عمیق تر سازند و راه صلح و آشتی و همکاری را بر روی هم ببندند؟

آیا این بهتر است یا آنکه تمام افراد کشور اعم از هر شغل و مقام و حرفه و وظیفه دست اتحاد و همکاری با هم داده در راه ترقی و تعالی و عظمت کشور که هدف مشترک همه آنها است با یک محبت، صمیمیت و برادری کامل بکوشند و اقدام کنند. آیا صلاح است که بشر به جای این که با اختراعات و اکتشافاتی که محصول فکر و الهام و تقدیر است در راه توسعه رفاه و آسایش و ترقی هموعان خود بکوشد از وسائلی که بوجود آمده برای تخریب آبادنیها و کشتن عده بیشماری از هموعان سوءاستفاده کند؟

آیا در این عالم وحدت که همه موجودات با یکدیگر همکاری می کنند و با هم پیوند دارند و کار آنها در هر احوال وابسته به یکدیگر است، صلاح است بشر به جای این که از این عالم وحدت بهتر استفاده کند باعث پراکندگی شده و وسائلی بکار اندازد که در یک مدت کوتاه عدهٔ بیشماری از موجودات زمینی و هوایی و آبی و نباتات و حیوانات مختلف و جانوران مرئی و غیر مرئی را از بین ببرد؟ آیا عقل سلیم حکم می کند که اجزاء یک دستگاه موزون به جای همکاری و کمک به سایر قطعات آن دستگاه به دشمنی و مبارزه با آنها پردازند؟ بدن شما مرکب از میلیاردها سلول و گلبول و یاخته و اجزاء مختلفی است که دائم در حال فعل و انفعال هستند ولی ماحصل عمل آنها هر چه باشد یک امر واحد است و آن نگاهداری و ادامهٔ زندگی و سلامت شما است.

آیا نمی خواهید که سلولهای بدن شما همگی با محبت و اتفاق و اتحاد در راه این هدف مشترک بکوشند؟ آیا راضی هستید که مبارزه و دشمنی در داخل بدن شما چنان وسعت گیرد که سلامت و تعادل بدن از بین برود و شما را به دیار مرگ و اضمحلال بکشاند؟ این نکته بسی روشن است که هرگاه بین اجزاء سلولهای کالبد، اختلافی پدید آید سلامت بدن ما دچار اضمحلال خواهد شد و هرگاه صلح و صفا بین آنها جاری بود سلامت و شادابی کالبد تأمین است.

جامعه نیز همین حال را دارد. اگر افراد آن باهم متحد و صمیمی و همکار باشند و با هم آهنگی و صفا و مهر بانجام وظایف خود پردازند پیکرهٔ اجتماع سالم است و هرگاه برخلاف درصدد دشمنی و نزاع و اختلاف برآیند جامعه نیز لطمه خواهد دید. هرگاه دینام بدن انسان یا هر ماشینی تعادل و نظم نداشته باشد تمام بدن لطمه خواهد دید و ماشین از کار میافتد و اگر دینام بدن یا عالم خوب کار کند تمام پیکر آن منظم و عالی بگرددش و حرکت و انجام وظیفهٔ خود خواهد پرداخت.

می گویم: دانش و دین که به منزله نیروی مثبت دینام عالم است هرگاه با تعادل کار کردند یعنی دانش درست تجلی نمود و تلفیق آن با دین درست انجام گرفت (دین از تراوشات مختصر دانش و جزء دانش به شمار می رود. مؤلف) همه کارها منظم خواهد بود و افکار بشر نیز به خوبی کار خواهد کرد و هرگاه این دینام از میان رفت و رخت بر بست عالمی در بین نیست. این نکته را در ضمن کتاب با تفصیل بیشتری خواهید دید. باید دانست که این نیرو وسیله ای هم لازم دارد که همان اتم است و بعداً بیان خواهد شد.

دانش است که این مطلب را تشخیص می دهد و اگر دانش نباشد عالم هم نخواهد بود. از این روست که می گویم دانش و دین به منزلهٔ نیروی مثبت دینام عالم است و حتی اگر برای حق تعالی دانش قائل نباشیم، نمی توانیم وجود حضرتش را هم قبول کنیم و ناچاریم بگوئیم خدای بی دانش خدا نیست.

در یک دستگاه کوچک مثل ساعت هرگاه چرخها و دنده های آن با نظم و همکاری انجام وظیفه کنند ما بخوبی می توانیم از این ساعت استفاده کنیم و هرگاه علتی بوجود آید که در همکاری آنها اختلال تولید کند نتیجهٔ مطلوب از کار ساعت بدست نمی آید. دستگاه جامعه نیز مشمول همین قاعده است و هرگاه افراد آن خوب انجام وظیفه نموده و همکاری را با محبت و برادری مطابق موازین دین و دانش انجام دادند می گوئیم دینام این جامعه بسیار خوبست و ماشین آن کاملاً منظم کار می کند و چون از روی دانش کار کرده و از روی دانش به وجود آمده محیطی که در این جامعه حکمفرما شده پاره شدنی نیست. اکنون که روشن شد دانش دینام عالم است و چون این موضوع با تفصیل و شرح لازم برای خوانندگان گرامی در این کتاب بیان می گردد احتیاج به بسط بیشتری در مقدمه نخواهد بود.

دانش و خلقت

قرآن مجید فرماید: ولاتقف مالیس لك به علم ان السمع والبصرو الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولاً (الاسرى 36) و بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال مکن که (در پیشگاه حکم خدا) چشم و گوش و دلها همه مسئولند.
هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب (زمر آیه 9) آنانکه اهل علم و دانش اند با مردم جاهل نادان یکسانند؟ فقط خردمندان عالم متذکر این مطلبند.

کتاب ایوب باب 28: پس حکمت از کجا می آید و مکان فطانت کجا است؟ از چشم تمامی زندگان پنهان است و از مرغان هوا مخفی می باشد. خدا راه آن را درک می کند و او مکانش را می داند زیرا که او تا کرانهای زمین می نگرد و آنچه را که زیر تمامی آسمان است می بیند ... و به آنان گفت اینک ترس خداوند حکمت است و از بدی اجتناب نمودن فطانت می باشد.

دین بودا - کتاب دهامپادا: هرگاه خطابه ای مرکب از هزار کلمه ولی لغاتش خالی از معنی باشد یک کلمه معنی دار از آن بهتر است که وقتی کسی آن کلمه را بشنود ساکت می شود - بدون دانش تفکر نیست و بدون تفکر دانش نیست. آن کس که دانش و تفکر دارد نزدیک به نیروانا است.

بودا آنالکت یک: مرد بزرگ و برتر می خواهد که در کلماتش هیچ چیز غلطی نباشد - مرد بزرگ و برتر در سخن فروتن و خود دار است ولی در عمل افراطی است.

رزتشت زند اوستا - مانیوگ خراد 24: گفته شد که اهورا مزدا خلقت را به وسیله دانش مؤمن خلق کرده و اداره دنیای مادی و دنیای روحی به وسیله دانش است.

مذمت دانش

کتاب جامعه از کتب تورات باب اول: و دل خود را بر دانستن حکمت و دانش حماقت و جهالت مشغول ساختم پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید حزن را می افزاید.

شوپنهاور: فلسفه عبارتست از جهان شناسی نه خدانشناسی - جهان را نباید به جهان مادی و جهان روحانی تقسیم کرد باید گفت جهانی هست حقیقی و جهانی هست تصویری و نمایی.

ارنست رنان: سلطنت حقه ای که مردم منتظر آن هستند نزدیک می شود و آن سلطنت علم است و بنابراین باید اختیار امور در دست اهل علم باشد.

هانری برگسن: فلسفه علم به کنه اشیاء و ادراک حقایق است ولی راهش مستقل نیست و ادراک حقیقی آن است که ادراک کننده با ادراک شونده یکی شود و این کار جز با درون بینی یا جان بینی و الهام درونی امکان پذیر نیست.

فریسیس بیکن: متأخرین، بنده متقدمین علما شده اند. آزاد نیستند و از خود رأی ندارند. هر چه دارند آن است که در کتابها و دفترها مقید است و مشغول زیر و روکردن آنها و مجادله و مباحثه در آن نوشته ها می باشند و موقع و مجالی برای آنها نمی ماند که به مطالب تازه بپردازند و از رسیدن به کشفیات تازه مأیوسند. اگر بیچاره ای هم سخنی بگوید که تازگی داشته باشد غوغا بلند می کنند و مهابت دین را پیش می کشند و می ترسند اگر علم ترقی کند عقایدی مخالف تفسیرات و تأویلات که آنان در دین کریدیده اند ظهور کند و این دلیل بر آن است که ایمان به عقاید دین خویش ندارند (والا از پیشرفت علم و عقاید جدید نمی ترسیدند)

لاک: دانش و خرد مایه همه فضائل است و مردم بدان راه توانائی حاصل می کنند و همه مقتضیات طبیعت خود و طبع عالم رادرمی یابند و از آن پیروی می کنند و به این طریق بشر به سوی پرستیدن خدای واحد سوق داده می شود. دانش انسان محدود است و بر بسیاری از امور نمی تواند اطلاع یابد.

فونتتل: دانش پیوسته از کثرت به وحدت می گردد.

ولتر: در هر موضوع باید طوری سخن گفت که همه کس قدرت فهم آن را داشته باشد. آنچه بیشتر مردم نمی فهمند گفتنش چه فایده دارد؟

باز هم می گویم آیا بهتر نیست که همگان از نیروی محبت استفاده کرده و زندگی را بر خود و سایر موجودات جهان شیرین تر و مصفا تر کنند؟ ما که عضوی از اعضاء عالم هستیم و نه تنها با هموعان خود بلکه با سراسر موجودات و این دستگاه عظیم رابطه نزدیک داریم آیا بهتر نیست در صدد تحکیم این رابطه اتحاد و برادری برآئیم؟ آیا عقل و منطق این حکم را با صدای رسا ابلاغ نمی کند؟ آیا وظیفه ما نیست که هر چه بیشتر در راه این هدف مقدس بکوشیم و سعی کنیم تا آنجا که ممکن است راههای اختلاف

و نزاع را کم کرده و به تحکیم مراتب برادری و داد جهانی بکوشیم و تمام هموعان را اعم از هر نژاد و هر رنگ و هر طبقه و ملیت و آئین به مثابه پدران و مادران و برادران و خواهران و فرزندان خود بشماریم؟

پس ای خواهران و برادران و ای کسانی که به عقل و خرد می بالید و مبنای دانش خود را بر منطق و عقل استوار می دانید و خرد را راهنمای خویش می شمارید، شما را دعوت می کنم که به ندای وجدان و عقل خود گوش فرا دهید و نظری عمیق و تفکری موشکاف در حقیقت وحدت بیفکنید. آنگاه که پرتوی از انوار وحدت بر وجود شما تابید آگاه خواهید شد که مهمترین وظیفه ما و هر فرد بشر محبت و برداری جهانی است یعنی برادری به پهنای سراسر جهان بشریت و محبتی به عظمت همه عالم هستی.

عقلا و بزرگان و دانشمندان و نوایغ و آنها که فکر خود را صرف اختراعاتی می کنند که از آنها سوء استفاده های تخریبی می شود بایستی گرد یکدیگر جمع شده و افکارشان را رویهم بریزند، و سازمانهایی بدهند و فکر خود را در اموری که موجب بسط روابط برادری و توسعه محبت باشد بکار اندازند و در کارهایی کوشش کنند که پیوندهای برادری و مهر انسانی را افزایش دهد. این عقلها و افکار بزرگ بایستی در راه صلح و صفای جهان و گسترش برادری بکار افتد. خداوند متعال این مغزهای بزرگ را برای استفاده رساندن در چنین راههای نیکوئی خلق فرموده و کوشش در قسمتی که آنها مبدول می دارند نبایستی از طرف دیگران در راه از بین بردن افراد بشر و موجودات و نباتات و آلودگی محیط هوا و زندگی و تخریب آبادانیها و بهم ریختن خانواده ها و پاشیدن اجاقهای گرم خانوادگی بکار رود. دانش که دینامیسم خلقت است باید در راه اختراع صحیح که به خیر و صلاح بشریت است بکار برده شود. در اینجا به کسانی که از محصولات علم و دانش بهره برداری می کنند روی نموده می گویم:

اگر منظور از تهیه و ارسال موشک به کره ماه ابراز و گسترش مهر و محبت است بدانند که هموعان کره زمین واجب تر و نیازمندتر به این محبت هستند و بهتر آن است که اول مخلوق کره زمین را از محبت سیراب کنند بعد به فکر کره دیگر بیافتند و اگر قصدشان از ارسال موشک اینست که آن کره را هم آلوده و تخریب کنند بهتر است اصولاً به چنین اقدامی دست نزنند و بیش از این خطا و خرابکاری روا ندارند. چه خوبست کسانی که به این اعمال تخریبی و سوء استفاده از دانش می پردازند دستور محبت و مهرورزی را که از انوار تابان الهی است در نظر گیرند و متوجه دیانت شوند تا در نتیجه تعادل دانش و دین انوار فروزان محبت و صفای زندگی در جهان تجلی کند.

چون وابستگی و پیوند هر فردی با سایر موجودات عالم ناگسستنی است بایستی محبت هر چه بیشتر عالمگیر و رایج شود، بایستی همه را دوست بداریم و حتی نسبت به سایر موجودات و حیوانات و نباتات و گلها مهر بورزیم. بایستی همه را با چشم خوبی و نیکی بنگریم و همه افراد را خوب بدانیم و اگر هر کسی با ما دشمنی کرد او را به عکس دوست بداریم و با محبت با او رفتار کنیم، یقین بدانید که محبت گم نخواهد شد و هر عملی محبت آمیز که انجام دهیم عکس العمل متقابل خواهد داشت. باید همه ما سعی نمائیم که انگیزه های نزاع و کینه و دشمنی و اختلاف را هر چه می توانیم کمتر سازیم و وسائل محبت و وداد را هر چه ممکن است توسعه دهیم و نگذاریم مبارزات و اختلافات و دشمنی در عالم چنان وسعت گیرد که موجب قطع پیوندها و ایجاد محیط نفاق و ناراحتی و جنگ و خونریزی گردد. بایستی تا آنجا که از دستمان برمی آید، هر جا آتشی می بینیم فروشانیم و هر جا دشمنی بر می خیزد خاموش کنیم و هر جا به نائره کینه بر می خوریم آب محبت و دوستی بر آن بپاشیم تا خود به خود از بین برود.

هر اندازه فکر ما وسیع تر و دائره عمل و قدرتمان بیشتر باشد باید در این وظیفه صلح و برادری و محبت کوشا تر شویم و این محبت و برادری جهانی را وظیفه ای مهم برای خود بشماریم و در راه انجام آن از هیچ چیز فرو گزار نکنیم. اینست راه بشر امروز که به حقایق وحدت واقف می شود.

از آنجا که منظور و مقصود من اینست که دیانت در دنیا برقرار شود و از سوی دیگر می دانم که دیانت بدون دانش و معلومات ارزشی ندارد یعنی دیانت منهای دانش مساوی است با جهل و نادانی اینست که به خواست خداوند متعال درصدد بر آمدن این کتاب (دینامیسم آفرینش) را که به عقیده من برای بالا بردن فهم و سطح معلومات هموعان مفید و در تحکیم رشته های محبت و برادری بشری سودمند و در آگاهی بشر بلزوم اتحاد و اتفاق و وحدت ضروری است به رشته تحریر در آورم و از یزدان دانای توانا خواستارم مرا در ادامه این قبیل خدمات یاری فرماید .

هربرت اسپنسر: وقتی می توانیم فلسفه را کامل بشماریم که بتوانیم همه امور جهان را از یک اصل کلی بیرون آوریم. جسم فانی نمی شود و نیرو هم از بین نمی رود، باقی است چه اگر به یک شکل کاسته شود به صورت نیروی دیگری تجلی می کند یعنی نیروها به هم تبدیل می شوند. گرما، به برق، برق به گرما و هر دو به نور تبدیل می گردند. پس شاید همه نیروها در واقع اصول مختلف یک نیروی واحدند. از هر طرف بچرخیم مشهودات و تجربه های ما نشان می دهد که هرچه هست نیرو است و نیرو هر چند شکل مختلف به خود می گیرد ولی اصل آن محفوظ است و شکلها و تجلیات آن با هم نسبت دارند و از امور نسبی هستند ولی حقیقت آن مربوط به امر مطلق است.

اسپنسر و علمای قرن نوزدهم: چون انرژیهای مختلف طبیعت به یکدیگر تبدیل می گردد پس می توانیم حکم کنیم که در جهان انرژی یکی است که صورتهای مختلف می گیرد و مثل بت عیاری هر لحظه بشکلی در می آید.

فخرن آلمانی: انرژی در جهان یکی است و کم و زیاد نمی شود و فقط به اشکال مختلفه در می آید و چون می بینیم که اعمال روحی و تعقلی هم نحوه ای از تجلی انرژی است پس بین انرژی جسمانی و عقلانی رابطه ای هست.

حکمای هفت گانه یونان: نه موجود معدوم و نه معدوم موجود می گردد و کون و فساد همه تغییر و تبدیل است. موجود و معدوم شدن در عالم وجود ندارد.

دکارت: به بعضی از قوانین که خداوند در عالم خلقت مقرر فرموده برخوردارم که آنچه در عالم هست یا روی می دهد قوانین مزبور کاملاً در آن مرعی می باشد.

نظر ادیان درباره خلقت

و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعین (قرآن مجید - الانبیاء 16) ما آسمان و زمین و آنچه بین زمین و آسمان است به بازیچه نیافریدیم.

قسمتی از خطبه نوح درباره چگونگی آفرینش زمین و گسترانیده شدن بر روی آب است که خلاصه آن اینست: امواج آب دریا مانند حیوان خروشان متلاطم و کف زنان پس از این که سنگینی زمین را در برگرفت دست از سرکشی برداشته و فروتن شد و دلیل و شکسته شد و فرمانبردار و اسیر گردید و دور زمین را فرو گرفت. چون هیجان در زیر نواحی زمین آرام گرفت خداوند کوههای بلند را با صخره ها و قطعات عظیم سنگ برای ثبات و آرامش حرکات و جنبش زمین قرار داد و در آن چشمه های آب را باز نمود و هوا را برای نفس کشیدن ساکنین زمین مهیا فرمود و هر چه را مخلوق نیازمندند در آن قرار داد. ابر را در هوا آماده کرد تا جائی که دسترسی به آب ندارند از آب برخوردار شده و زنده شود و گیاه بروید و ابرها را بهم پیوست و رعد و برق ساخت و قطعات بزرگ آن را پائین فرستاد و به وسیله باد به حرکت آورد تا بر زمین باران ببارد بدین ترتیب از زمینهای خشک گیاه رویانید و آنها را توشه مردم و چهار پایان قرار داد و در اطراف زمین راه ها یا علامات و نشانه ها گذارد.

کتب هندوان، ریگ ودا - ماندالا - دهم - سرود صدو بیست و یک: در ابتدا کودک طلائی بود. به محض این که متولد شد او تنها صاحب و آقای آنچه هست بود، او بود که زمین و این آسمان را ساخت. کیست آن خدائی که ما باید به او قربانی تقدیم کنیم؟ آن کسی بود که نفس داد، کسی بود که نیرو داد، کسی است که تمام خدایان فرمانش را اطاعت دارند و کسی که سایه اش ابدیت است. کسی که بوسیله قوت خود یگانه پادشاه دنیای تنفس کننده و سوسو زدن روشنائی است ... کسی که در سایه قدرت او این کوههای پر برف ایجاد شد کسی که بوسیله او این آسمان وحشتناک و زمین بزودی درست شد. کسی که بوسیله وی اثير و آسمان پر ستاره بوجود آمد. کسی که اندازه هوا را در آسمان معین کرد ... کسی که آسمان و زمین در اثر اراده او استوار ایستاده و در فکر خود (از هیبتش) می لرزند. کسی که از او آفتاب تابان می تابد.

ریگ ودا - ماندالا ده - سرود صدو شصت و هشت: هنگامی که از راه خود در آسمانها قدم فرا می گذارد حتی یک روز آرام ندارد. دوست آنها یعنی متولد نخستین و مقدسی است. او در کجا متولد شد؟ از کجا می جهد؟ نفس خدایان نطفه جهان که خداوند در هر کجا می خواهد می راند و فریادهای آن واقعاً شنیده می شود.

زند اوستا - دینائی ماینوک خیراد فصل بیست و چهار: می گویم که اهورا مزدا عالم خلقت را از راه دانش باطنی خلق فرموده است. اداره زندگانی روحی جهان نیز از طریق دانش است.

مزامیر - مزمور هفتاد و چهار: روز از آن تست و شب نیز از آن تو. نور و آفتاب را تو برقرار نموده ای. تمامی حدود جهان را تو پایدار ساخته - تابستان و زمستان را تو ایجاد کرده ای.

کتاب جامعه باب یازده: چنان که تو نمی دانی که راه باد چیست یا چگونه استخوانها در رحم زن حامله بسته می شود همچنین عمل خدا را که صانع کل است نمی فهمی.

انجیل یوحنا - باب اول: در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آنرا در نیافت. نظر فلاسفه درباره خلقت

هانری برگسن: در طبیعت قوه ای است که او را به سوی حیات می کشاند و این نشاط حیاتی - Elan Vital است که در ماده تأثیر می کند و می شکافد و می ترکد و پخش می شود و به صورت انواع و اصناف در می آید. برخلاف نظر داروین و لامارک این اثر ناگهانی است نه تدریجی.

دکارت: خلقت عمل مداوم است و اگر آئی خداوند از خلقت باز بماند عالم معدوم می شود. نباید در دیانت فکر کنیم که چرا خداوند عالم را خلق فرموده است.

لایب نیتس: بی خلاف نظر مال برانش خدا صانعی نیست عاجز که هر آن مجبور است در ماشینی که ساخته دست ببرد تا راه بیفتد. خداوند از آغاز که جهان را آفریده این ماشین را چنان کامل ساخته که تا ابد چرخها و اجزاء آن با اتفاق هم بکار مشغولند. آیا آفرینش عالم بوجوب است و اضطرار یا به قدرت و اختیار. دکارت خداوند را آفریننده زیبایی و زشتی می داند و اراده او وجهی برای ترجیح ندارد. این اختیار است. اسپینوزا فعل خداوند را مقید به ضروریاتی می داند مثل احکام هندسی که بغیر از آن وجه ممکن نیست. اما هیچ یک از این دو نیست زیرا معنی سخن دکارت این است که در آفرینش هرج و مرج است و نتیجه سخن اسپینوزا این است که خدا بی اختیار است. اما جمع بین این دو اینست که ضرورت دو قسم است: یکی هندسی یا منطقی و عقلی و دیگری اخلاقی. ضرورت اخلاقی اینست که بین دو وجه بهترین آن اختیار می شود. پس اختیار هست. اما بی قید نیست. خدا مختار است ولی فعل هوسناکانه هم از او سر نمی زند و ترجیح بلا مرجح روا نمی دارد زیرا کارهایش از روی حکمت است.

دکارت: وجود عالم تابع و قائم به قدرت الهی است و بدون خداوند نمی تواند یکدم زنده بماند. فعلی که خداوند اکنون به آن فعل عالم را نگاه می دارد درست همان فعلی است که به آن عالم را آفریده است.

نتیجه و خلاصه آنچه در کتاب گفته شده به منظور آشنائی قبلاً ذکر می گردد

از بحث مفصلی که درباره خداشناسی در طی صفحات بعد به عمل می آید روشن خواهد شد که قدرت مافوق و نیروی عظیمی در عالم هست که همه قدرتها و نیروها و مواد از آن است. اگر کسی بگوید خدائی نیست، از او می پرسیم عالم از چه ساخته شده، جواب می دهد از ماده، می گویم بسیار خوب اما این ماده که می گوئی بدون قدرت و نیرو است؟ اگر بگوید بدون قدرت است می گوئیم پس این حرکت و فعالیت که از ذرات و اتمهای آن گرفته تا کرات آن دیده می شود از چیست؟ ناچار است بگوید قدرت دارد. آن وقت می گویم پس اذعان کردی که ماده قدرت دار است. آن وقت می گویم این قدرت را هر موجود و هر فردی از افراد صاحب نیرو از خود دارد یا از خارج و همیشه داشته یا از جایی گرفته. چون می بیند هر موجودی روزی به این صورت نبوده و به این صورت در آمده و روز دیگر هم به صورت دیگر در می آید ناچار است بگوید قدرت از خودش نیست و از جای دیگر آورده زیرا اگر از خودش بود همیشه وجود داشت و هرگز از بین نمی رفت. وقتی قبول کرد که قدرت را از جای دیگر گرفته بطور ضمنی قبول نموده که منبعی است که قدرتهای عالم همه از آنجا ناشی شده است زیرا قدرت یکی است و انواع و اقسام ندارد و اگر ظاهراً انواع و اقسام هم داشته باشد باطن آن یکی است.

چنان که در شیمی و فیزیک می بینیم که قدرتها قابل تبدیل به هم هستند، حرارت به نور و نور به حرارت، حرارت به کار و کار به حرارت تبدیل می شوند و انواع و اقسام این قبیل تغییر شکل صورت می گیرد که وحدت اصل نیرو را ثابت می کند.

وقتی قبول کرد عالم از ماده تشکیل شده و ماده دارای قدرت است و قدرت مواد از یک منبعی است و این منبع آن قدر بزرگ و عظیم است که همه قدرتهای عالم لایتنهای از او است در حقیقت خدا را اثبات کرده. من نام آنرا خدا می گذارم او می خواهد آن را طبیعت، قوه، انرژی، حرکت یا هر چه دلش می خواهد بنامد.

اینجا است که ماده و معنوی با هم نزدیک شده و بر یک نتیجه منتج خواهند شد و خداشناسی یک امر عمومی همگانی و عالمگیر و موافق با دانش و عقل می شود.

آیا چنین نیست؟

می گویم: هر موجود بشری که گاهی فرصت تفکر یافته و یا زحمت اندیشه بخویشتن راه داده باشد از خود پرسیده است که خلقت او برای چیست؟ از کجا آمده و عاقبتش چه خواهد بود؟ از آنجا که همه ادیان درباره خدا سخن گفته و این لفظ از ابتدای طفولیت تا هنگام مرگ (تحول) در زندگی ما نقش اساسی دارد و مرتباً در گوشه‌های ما طنین انداز است هر کسی مایل است در اینباره اطلاعات بیشتر کسب کند و خدا را بشناسد.

همه ادیان درباره قدرت و علم و عدل و نیروی خداوندی سخن گفته عظمت و توانائی و حسابگریش را نسبت ببندگان گوشزد کرده اند. در عین حال اکثراً از بحث و بررسی درباره ماهیت ذات خدائی منع نموده اند.

در دیانت اسلام با اینکه درباره ذات خدا بحثی نکرده ولی تردیدی در وجود او ندارد. وجود خدا را امری بدیهی شمرده و فرموده: «افی الله شک فاطر السموات والارض» (سوره ابراهیم آیه 10) آیا در وجود خداوند که پدید آورنده آسمانها و زمین است شکی هست؟

این نکته روشن است که از راه بررسی و مطالعه و توجه و تفکر در عالم می توان خدا را شناخت و از آثار پی بمؤثر برد، همانطور که الکتریسیته را نمی بینیم با حواس خود درک نمی کنیم ولی وجود آن را از آثارش می فهمیم و از اعمالی که روی اشیاء انجام می دهد پی به ماهیت آن می بریم، با مطالعه در عوالم خلقت اعم از بی نهایت بزرگ و بینهایت کوچک می توانیم پی به اسرار خداشناسی ببریم.

چه کسی این کرات و عوالم بزرگ را نظم بخشیده و این برنامه شگفت انگیز تخلف ناپذیر و وسیع را برای آنها منظم ساخته و چه کسی دائماً مراقب است که این برنامه بخوبی و درستی انجام گیرد. چه کسی اتم به این ریزی را که حتی با ابزار و وسائل در معرض رؤیت دانشمندان واقع نشده چنان تشکیلاتی داده که مانند منظومه شمسی دارای اجزاء و مرکز باشد و با سرعت غیر قابل تصور اجزاء به دور هسته گردش نماید.

مبداء منشاء آن اتمهای بزرگ که ستاره نام دارند و این اتمهای ریز که همان نقشه و نحوه عمل صرف نظر از حجم و اندازه در آنها بکار رفته چیست؟ آیا طبیعت بی شعور می تواند چنین نظم تخلف ناپذیری را بوجود آورد؟

آیا بدن انسان با این قدرت شگفت انگیز و عقل و خردی که به ما اعطاء شده و معرفت و حکمت و منطق در او بوجود آمده از کجا است و چه کسی این نیروها را بوجود آورده است؟

آیا طبیعت بی شعور است که چنین قدرت و توانائی و عقلی را صورت بخشیده؟ آیا معقول است که طبیعت بی شعور باشد ولی موجودی چنان ذی شعور بوجود آورد که با قدرت عقل خود قصد تسخیر کرات را داشته باشد؟

آیا این بشری که در مقابل کره زمین و سایر کرات عالم خلقت و کهکشانشاها و پدیده های بی شمار آفرینش آنقدر کوچک و ناچیز بنظر می رسد با چه قدرت و شعوری درصدد یافتن اسرار عالم هستی است؟ آیا در این باره فکر نمی کنید؟

تفکر در این امور بطور مسلم انسان را به این حقیقت واقف می سازد که این آثار شگفت انگیز که در آفاق وانفس وجود دارد یعنی این قدرت و نیروی معنوی عالم و وجود خود ما و این نظم بزرگ منظومه ها و کهکشانشاها و این ترتیب شگفت انگیز اتمهای بی

حساب و بشمار همگی تابع قدرت و وابسته به وجود پرورگاری است که همه ادیان وجود آنرا تأیید کرده اند و همه ملل و اقوام به آن اعتراف دارند و در هر زبانی نامی جداگانه به آن می دهند که مفهوم این نام نمی تواند جز یک وحدت باشد.

اندیشه کردن در دستگاه عظیم آفرینش وجود این قدرت عظیم را بر شخص عاقل و متفکر و منطقی کاملاً روشن می سازد اما این نیرو چیست، رابطه آن با عالم کدام است، وضع آن از لحاظ زمان و مکان چیست؟

نسبت به مخلوقات چه مقامی دارد و مخلوقات نسبت به او چگونه اند و بسیاری مسائل دیگر که در حول وحوش مسأله عظیم خداشناسی (معرفت الله) دور می زند نکاتی است که روشن نشده و مجمل مانده و اینک به خواست خدا کوشیده ام در این بررسی تا آنجا که صلاح و مقتضی است سخن گویم.

نظر ادیان درباره خداوند

قرآن مجید - آل عمران 109: **وَلله ما فی السموات و الارض و الی الله ترجع الامور.** هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است همه ملک خداست و بازگشت همه موجودات بسوی اوست.

از خطبه اول نهج البلاغه: **کائن لا عن حدث موجود للاعن عدم مع کل شیئی لا بمقارنه و غیر کل شیئی لا بمزایله فاعل لا بمعنی الحركات والاله انشاء الخلق انشاء بلارویه اجالها.** موجود و هستی است که مسبوق بعدم و نیستی نیست. با هر چیزی است نه بطوری که همسر آن باشد و غیر از هر چیزی است نه بطوری که از آن کناره گیرد ... مخلوقات را بیافرید بدون بکار بردن فکر و اندیشه.

کتب هندو: میترا یانا برهمانا اوپانیشاد - پراپاتاکا 2: اکنون خدا خود را به قسمتهای پنج گانه قسمت کرده در یک جای مخفی پنهان شده و ماهیت جوهر را می سازد. این بدن را عاقل آفرید و راننده آن اوست. او در واقع آن خودی است که ظاهراً پر از امیال است، در اطراف هر بدنی در گردش و حیرت است (در حالی که خود آزاد است) برای این که او آشکار نیست برای این که نمی توان به او چنگ زد برای این که او نامرئی است، برای این که او به هیچ بسته است لذا او که ظاهراً در حال تغییر بنظر می رسد و نماینده آن چیزی که نیست در واقع خود نماینده نیست و غیر قابل تغییر است. او خالق ثابت، بی پیشروی، بی حرکت، آزاد از امیال است فقط ناظری است که در خود باقی می ماند. او خود را در لباس سه صفت محو کرده است. چنین بنظر می رسد که او بهره برنده از کارهای خوب خویش است.

کتب هندو: بها گاواد گیتا: من همان خودی هستم که در قلوب همه موجوداتم. من ابتدا و وسط و آخر همه موجوداتم، من اشعه خورشید در اجسام درخشانم. من روح در بین احساساتم. من هوش در میان موجودات زنده ام. من اقیانوس در میان منابع آبم. من کوه هیمالایا در بن کوههای ثابت استوارم. من فرمانده مردمان در بین مردانم. محبت زاینده ام. من باد در بین و زنده هایم، در بین حروف من حرف الفم. من خود زمان بی پایانم و خالق آنهایی هستم که رویشان بهمه حیات است. من شکوه شکوه مندانم. من ظفرم، من صنعتم، من خوبی خوبانم. من همه چیزم، هیچ متحرک یا بی حرکتی بدون من نیست، هر چیزی که دارای نیرو است بدان که سهمی از نیروی من است. من پشتیبان همه اینها با یک قسمت کوچک از وجود خود هستم.

اسوتاسوا تارا او پانیشاد آدهیایا: عاقلانی که خود را بدست تفکر و تمرکز داده اند قدرت خود خداوند را در صفات او دیده اند. او که فرد یکتا است بر همه علت ها یعنی زمان و خودی و ماسوی نظارت دارد.

زند اوستا - هرمز دیست 23: **من حافظم - من خالق و نگاهدارنده ام.** من تشخیص دهنده. من نیکوکاترین روح نام من اهورامزدا دانا است. نام من مقدس ترین، نام من باشکوه ترین، نام من حافظ و آرزومند نیکو. نام من اسجاد کننده فراوانی. نام من ارباب نیک بختی. نام من عاقلترین عاقلان، نام من نیکوکار ابدی است.

دین تائوئیسم - تائوته کینگ فصل 39: **آسمان و زمین در تحت راهنمایی تائو به یکدیگر متحد شده و ژاله شیرین را می فرستد که بدون هدایت بشر به همه جا می رسد و گوئی خود عمل می کند.** به محض این که شروع به عمل می نماید نامی بر آن می نهند.

کتاب ایوب باب 22: آیا خدا مثل آسمانها بلند نیست (در ارتفاع آسمانها نیست) و سر ستارگان را بنگر چگونه عالم هستند. تو می گوئی خدا چه می داند و آیا از تاریکی غلیظ (ابر) داوری تواند نمود. ابرها ستر اوست پس نمی بیند و بر دایره افلاک می خرامد. کتاب ذکر یای نبی باب چهاردم: و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد. پیدایش باب 18: مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است.

نظر فلسفه درباره خدا

لامنه: خلقت ظهور تدریجی تصاعدی ذات حق است در زمان و مکان و همیشه رو به کمال می رود بدون اینکه به کمال برسد. اگر کامل باشد مخلوق نخواهد بود.

مادیون: قوه خلاقیت معنی ندارد و وجود خالق لازم نیست و اگر هم در ابتدا خالق بوده ولی چون این ماده و قوه را خلق کرد امروز که می بینیم این ماده و قوه موجود است و کم و زیاد نمی شود فرض وجود صانع ضرورت ندارد و مدار امر جهان بر اصل علیت است نه غایت.

امیل بوترو: راست است که در آن قسمت از نیروی الهی که جریان یافته قوانینی بوجود آمده که عالم را به صورت کارخانه در آورده اما چون نیروی خداوند نامحدود است و در اصل مقید به قیودی نیست قوه خلاقیت او از کار نیفتاده جریان دارد و ابداع و خلق همیشه در کار بوده و هست و خواهد بود.

سقراط: همانطور که انسان صاحب قوه عاقله است در عالم نیز چنین قوه ای موجود است. ما می بینیم که عالم نظام دارد و بدون قاعده و ترتیب نیست و هر امری غایتی دارد و ذات خداوند غایت عالم است.

رواقیان: خداوند قوه و قدرتی است که در عالم عمل می کند.

مالبرانش: همه چیز از خداست و غیر از ذات باری مؤثری در عالم نیست و علم و ادراک انسان خداست و اراده و افعال او مبین این حقیقت است. خدا موجب تمام افعال مخلوقات و پایدارنده خلقت است.

اسلام: لاحول و لا قوه الا بالله. هیچ تحول و تغییر و هیچ نیروئی جز از خدا نیست.

اسپینوزا: خداوند علت وجود است اما عاقلی است که در خود اثر کرده است. هر موجودی در عالم خود کامل و مانع است چون خدا کامل صادر می کند.

لایب نیتس: برای خدا کمالاتی تصور می کنیم که ناقص آنها در وجود خود ما است. هر چه از جوهرها بیش یا کم باشد در جنب قدرت الهی مانند قطره ای در مقابل دریا است پس شناختن ذات باری از قوه عقل بشر آن طور که باید خارج است.

دیدرو: غیر از خدا مؤثرهای دیگر هم در عالم وجود هست.

خداشناسی در ادیان

قرآن مجید بقره 255: الله لا اله الا الهوالحی القيوم لا تأخذه سنه و لانوم له ما فی السموات وما فی الرض من الذلذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ادیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشئی من علمه الا بماشاءوسع کرسیه السموات و الرض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم. خدا یکتاست. خدا جز او خدائی نیست زنده و پاینده است هرگز او را کسالت خواب فرا نگیرد تا چه رسد که به خواب رود اوست مالک آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. که را این جرأت است که در پیشگاه او به شفاعت برخیزد مگر بفرمان او؟ علم او محیط است به آنچه پیش نظر خلق است و آنچه سپس خواهد آمد و به هیچ مرتبه علم او احاطه نتواند کرد مگر به آنچه او خواهد. قلمرو علمش از آسمانها و زمین فراتر است و نگهبانی زمین و آسمان بر او آسان و بی زحمت است چه او دانای بزرگوار و توانای بزرگ است.

مکاشفه یوحنا رسول باب اول: من الف و باء اول و آخر هستم من هستم اول و آخر و زنده.

سفر تثنیه باب هفتم: پس بدان که یهوه خدای تو، او است خدا. خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می دارند و او امر او را بجا می آورند تا هزار پشت نگاه می دارد و آنانی را که او را دشمن دارند بر روی ایشان مکافات رسانیده ایشان را هلاک می سازد و به هر که او را دشمن دارد تأخیر نموده او را بر رویش مکافات خواهد رسانید.

کتاب مزامیر مزمور نوزدهم: و آسمان جلال خدا را بیان می کند و فلک از عمل دستهایش خبر می دهد. روز سخن می راند تا روز و شب معرفت را اعلان می کند تا شب. سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی شود قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت در میان آنها تا اقصای ربع مسکون. خیمه برای آفتاب در آنها قرار داد و او مثل داماد از حجله خود بیرون می آید و مثل پهلوان از دویدن در میدان شادی می کند. خروجش از کرانه آسمان است و مدارش تا بکرانه دیگر و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست.

دین هندو: اوپانیشاد - آدهیایا 2 و الی 5: آن شخصیت بزرگ و عظیم که در ما بیدار است در حالی که ما خوابیم و هر لحظه مظهري زیبا یکی پس از دیگری بوجود می آورد، آن وجودی که درخشنده واقعی است یعنی برهمن همانست که فنا ناپذیر خوانده شده است. کلیه دنیاها در وجود آن موجود است، و هیچ چیز از آن خارج نیست.

کنفوسیوس - شوکینگ: اکرام و تکریم و حفظ راهی که خدای آسمان نشان داده تنها راه نگاهداری لطف و حمایت است.

اسوتاسواتارا اوپانیشاد - آدهیایا 4: برخی مردمان دانشمند دچار اشتباه شده خلقت را منسوب به دهر و دیگران علت اشیاء عالم را زمان می دانند. اما فقط به علت بزرگی خداوند است که این چرخ رسائی جهان می چرخد. تنها از فرمان او که بر این جهان احاطه دارد، از فرمان آن عالم دانا، آن زمان زمانها آن کس که تمام صفات و تمام دانشها را شامل است، آری از فرمان او است که این طومار خلقت باز می گردد یعنی این چیزی که ما زمین، آب، آتش، هوا و اثیر می خوانیم. بدان که بزرگ خدای خدایان، اله الهان، ارباب اربابان، برترین همه یعنی خدا و آقای دنیا و قابل پرستش اوست. کسی از او علت و معلولی نمی شناسد، هیچ کس مانند او یا بهتر از او دیده نمی شود. قدرت علیّه او به صورتهای مختلفه دیده می شود که قدرتی باطنی است که به عنوان نیرو و دانش کار می کند. هیچ اربابی از او در دنیا دیده نمی شود، هیچ فرمانروائی و حتی هیچ علامتی از او در دنیا نیست. او علت العلل است و خدای خدایان است هیچ کس آقا و خویشاوند وی نیست. اوست آن خدای یکتائی که در هم چیز پنهان است و به همه جا پخش می شود.

آن خودی است که با همه چیز است و بر همه کارها نظارت می کند، عین نظارت و شاهد است. یگانه کسی است که از صفت مبری است. هنگامی که او می درخشد همه چیز از او درخشنده است. از نور او همه چیز روشن است. کسی که او را می شناسد از مرگ پا فرا می گذارد. او همه چیز می سازد، همه چیز می داند، خود ساخته است، دانا است، زمان زمانها است. همه صفات را می سازد، و همه چیز را می داند: آقای طبیعت ها و انسانها است.

بالفور - تائوئیسم (هوائی، نان، تزو): تائوکسی است که آسمانها را نگاهداشته و زمین را پوشانیده. او را حدود و مرزی نیست. ارتفاع او را نمی توان اندازه گرفت و عمقش قابل سنجش نیست. در دو بازوی خود سراسر عالم را در برگرفته و ایجاد نور بصیرت درباره چیزی کرده که بی شکل است. بقدری لطیف و ظریف است که بر همه چیز نفوذ می کند همانطور که آب بر خالک نفوذ می کند. بوسیله نیروی تائو است که کوهها بلند و گردابها عمیق است، که حیوانات راه می روند و پرند ها می پرند، که خورشید و ماه درخشاند و ستاره ها در ضمن گردش خویش می گردند. تائو که به صورت ساده و غیر قابل تشخیص است شکل ندارد. با این ناپیدائی منابع آن پایان ندارد در حالی که نهان و تاریک است همه چیز را از حالت بی شکلی بوجود می آورد. در حالی که در همه چیز داخل می شود هرگز کار بیهوده نمی کند.

کنفوسیوس - شوکینگ: خدای آسمان می شنود و می بیند همانطور که ما می شنویم و می بینیم. خداوند آسمان به خوبی مردمان نیکوکار را تشخیص می دهد.

دلایل وجود باریتعالی از فلسفه

سنت آنسلم - فیلسوف عیسوی قرن یازدهم

- هر چیزی بهره ای از نیکوئی دارد و یک نیکوئی هست که نیکوئی است و همان خداست.
- وجود به طور کلی یک یا چند علت دارد. اگر یک علت دارد همان خداست. و اگر چند علت دارد همه علتها قوه ای مشترک بر وجود دارند که همان مبدء وجود و خداست.
- موجودات در درجات مختلف کمالند و لذا مراتب کمال نامتناهی است پس وجودی هست که کمالش برتر از همه است.
- هر کسی حتی شخص سفیه وجودی را که از آن بالاتر چیزی نیست در تصور می آورد و همین خداست.

فرانسویس بیکن: کمال علم انسان را به خداوند باز می گرداند.

دکارت: تصویری که از خداوند در ذهن من هست یک ذات نامتناهی و جاوید و بی تغییر و مستقل و دانا و توانا است. این تصور از وجود من که محدود و متناهی هستم نمی تواند باشد و ناچار باید تصور ذات نامتناهی از یک موجود نامتناهی ایجاد شده باشد. این که ما ادراک امر نامتناهی و بیکران را داریم دلیل بر این است که اولاً امر بیکران وجود دارد دیگر اینکه ما به او پیوستگی داریم زیرا اگر وجود نداشت به عقل ما در نمی آمد و اگر به او پیوسته نبودیم او را ادراک نمی کردیم. وجود بیکران جز ذات باریتعالی کیست. لایب نیتس: همه موجودات جهان ممکنند و علت بوجود آورنده آنها در خوششان نیست و خرد حکم می نماید که بالاخره باید وجودی باشد که علت پیدایشش در خودش باشد (یعنی قائم بالذات یا واجب الوجود باشد) او البته بیرون از ممکنات و مقدم بر وجود آنهاست. (این برهان جهان نام دارد)

جان لاک: علم بوجود خدا از راه خرد حاصل می شود. چون ما به وجود خود یقین داریم و می دانیم که وجود ما حادث است و همه وقت نبوده و عقل حکم می کند که عدم نمی تواند چیزی را بوجود آورد پس یقین می کنیم که ما را دیگری بوجود آورده که همیشه بوده است و هرچه داریم از اوست و قدرت او کامل است و چون ما عقل داریم البته آن ذات هم عاقل است. چون وجودهای جهان همه حادثند پس وجودی باید باشد که قدیم باشد و دیگری او را بوجود نیاورده باشد.

ولتسر: وجود موجودات و احوال آنها را می بینیم که لغو نیست و هر چیزی هدفی و غایتی دارد و آثار عقل و حکمت در سراسر عالم خلقت پدیدار است. پس عالم باید در تحت تأثیر ذاتی که حکیم است بوجود آمده باشد.

ژان ژاک روسو: می توان به وجود ذات مدرک حکیمی که در عالم متصرف است یقین کرد چون حرکت در جسم امری ذاتی نیست و محرک لازم دارد و سلسله محرکها ناچار به محرک کل ختم می شود و درحرکات عالم و جریان امور آثار عقل و حکمت پدیدار است. ادینگتون عالم بزرگ انگلیسی: در این دنیای مادی همه چیز حکایت از این می کند که یک وجود ناشناخته حتماً تار و پود شعورش را بوجود آورده است.

جانسون فیلسوف انگلیسی: دنیا بیشتر شباهت به یک شعور عظیم دارد تا به یک ماشین بزرگ.

وایت هد: هر شیئی که در عالم دیده می شود به یک طریقی حکم چاشنی و اجزاء طبیعت را دارد.

امانوئل کانت: عقل وقتی به علت می سنجد به ذات متوقف می شود. اموری که در درون وجود دارد روی می دهد و منتهی به یزدان می شود. اموری که بیرون از وجود او است آن جهان است. سرانجام هم روان، هم جهان هر دو معلول یک حقیقت بی علت است که آن خداست.

ژرژو یلهم فردریش هگل: مفهوم وجود و هستی صرف در ذهن ما می آید ولی هیچ گونه وصفی برای آن نداریم. می دانیم (هست) اما چیست، کجاست و چگونه است معلوم نمی کنیم و این نخستین و ساده ترین مفهومات است که وجود آن بسته به مفهوم دیگر نیست.